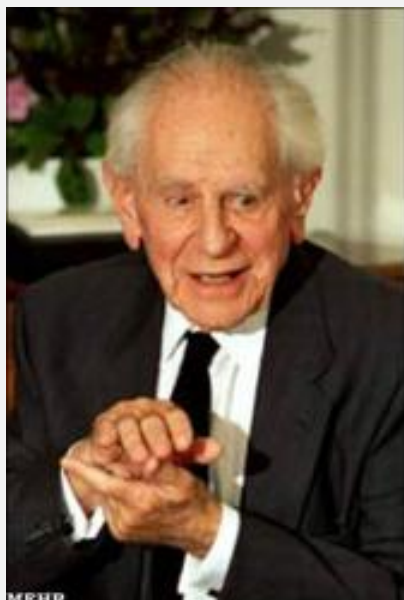




پوپر علیه افلاطون، ارسطو، هگل و مارکس/ نقدی بر کتاب «جامعه باز و دشمنان آن»

ایرادی که به پوپر وارد می‌داند این است که وی هیچ گناهی را متوجه سقراط نمی‌داند و تمامی گناه را بر دوش افلاطون می‌گذارد و هم‌چنان سقراط در اندیشه پوپر در شمالی از «پرومته» باقی می‌ماند.

خبرگزاری مهر - ایرادی که به پوپر وارد می‌داند این است که وی هیچ گناهی را متوجه سقراط نمی‌داند و تمامی گناه را بر دوش افلاطون می‌گذارد و هم‌چنان سقراط در اندیشه پوپر در شمالی از «پرومته» باقی می‌ماند. برخی بر این ادعا هستند که کارل ریموند پوپر با بحث فلسفه علم و ابطال‌پذیری نظریه در ایران مطرح شده است. بحث فلسفه علم و ابطال‌پذیری نظریه آن‌چنان که این افراد ادعا دارند هیچ‌گاه در ایران به صورت جدی مطرح نبوده و تاکنون هم مطرح نیست. پوپر از زمانی در ایران به صورت فراگیر در میان جامعه روشنفکری مطرح شد که کتاب جامعه باز و دشمنان آن از وی در ایران ترجمه و انتشار یافت. نزدیک به دو دهه پیش از کتاب جامعه باز و دشمنان آن کتابهای دیگری از پوپر همانند «فقر تاریخی گری» در ایران منتشر شده بود، اما هیچ‌یک از این آثار توانایی و قابلیت جامعه باز و دشمنان آنرا نداشتند تا این فیلسوف اتریشی را در ایران مطرح و فراگیر سازند.

اما کتاب جامعه باز و دشمنان آن، در حوزه نقد فلسفی آثار اندکی در طول تاریخ فلسفه یافت می‌شوند که قابلیت ماندگاری داشته باشند. از این مجموعه محدود که دارای این توانایی هست تا برای همه دورانها نقدی منطقی ارائه کند کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» از فیلسوف اتریشی کارل پوپر است. پوپر در این کتاب چند فیلسوف بسیار بزرگ طول تاریخ را به نقد می‌گذارد و نه احساسی بلکه منطقی ثابت می‌کند که این چند فیلسوف دیکتاتوری و توتالیتریسم را در نهاد تاریخ بشر تئوریزه و نهادینه می‌سازند. مهمترین این فلاسفه هراکلیتوس و افلاطون و ارسطو و هگل و کارل مارکس هستند.

پوپر در مجموعه بزرگ دشمنانی که برای جامعه باز برمی‌شمرد یک دشمن را که شاید بزرگتر از بقیه باشد معرفی نمی‌کند. آن شخص سقراط است که تمامی اهالی فلسفه در طول تاریخ از افلاطون و «آنتیست» که نخستین شاگردان وی بوده‌اند تا اکنون همگی احساس سمپاتیک و فرزندخواندگی نسبت به او دارند. بر همین اساس در طول تاریخ نسبت به سقراط نقدی رگ و صریح به انجام نرسیده و اگر جایی هم رویکردی نقادانه نسبت به ایشان شده باشد بیشتر در قالب جمله‌هایی کوتاه و شعارگونه و نه براساس استدلال و منطق است.

کارل پوپر نیز از این قضیه مستثنی نیست و در کتاب جامعه باز و دشمنان آن، با اینکه نقدی منطقی و صریح بر تمامی آن افرادی که دشمنان جامعه باز می‌خواندشان وارد می‌آورد اما نسبت به سقراط آن‌حس فرزندخواندگی اش غالب می‌شود و تمامی گناه را بر دوش افلاطون می‌گذارد و سقراط را عاری از خطا و مسیح وار بر دست راست خدا می‌نشانند، اما به واقع چنین نیست و سقراط آن‌چنان نبود. ما باید از نقد شخصها و شخصیتها نهراسیم و باید با پتک پولادین بتها را بکوبیم تا اگر به واقع تمثال زرین خدایان در وجودی نهفته باشد بر ما رخ بنمایند.

پوپر در کتاب جامعه باز، افلاطون را هر چند بزرگترین شاگرد سقراط معرفی می‌کند اما او را بزرگترین خائن به سقراط هم می‌نامد. این پرسش مطرح می‌شود که چرا افلاطون در کتاب جامعه باز پوپر به عنوان یک خائن به سقراط معرفی می‌شود؟ پاسخ چنین است که در اندیشه کارل پوپر سقراط یکی از بزرگترین مدافعان جامعه باز و حامیان دموکراسی است و چون افلاطون که شاگرد سقراط است به دشمنی با جامعه باز بر می‌خیزد و کتابهای «جمهور» و «قوانین» را برای این منظور می‌نگارد یک خائن به سقراط است. در اینجا کارل پوپر اگر بداند و این چنین از سقراط جانبداری کند پس دروغ می‌گوید و اگر نداند و این جانبداری‌ها را از سقراط ابراز می‌دارد دچار تعصب شده است. در هر دو حال در اندیشه و کتاب پوپر سقراط است که پاک و مقدس در قامت منجی بشریت با بالهایی زرین به جانب «المپ» خدایان پر می‌گشاید.

براساس استدلال و علت‌هایی است که می‌پندارم پوپر هر چند جان کلام را نسبت به دیگران که دشمنان جامعه باز می‌خواندشان ادا می‌کند اما نسبت به سقراط این چنین نیست. نخست اینکه باید به جد مد نظر داشته باشیم فلسفه‌ای که بنام افلاطون شناخته شده است «؛فلسفه سقراط افلاطونی» نیز خوانده می‌شود، چون هیچ گونه سند و معیار مطمئنی در اختیار نیست تا براساس آن اسناد و معیارها به تفکیک اندیشه و فلسفه افلاطون از اندیشه سقراط پرداخت. آن چنان سقراط و افلاطون به هم تنیده و در هم ادغام هستند که هیچ گونه خط و مرز مشخصی نمی‌توان میان اندیشه‌های آنها قرار داد. دوم اینکه اگر سقراط خواستار و مدافع جامعه باز بود و افلاطون از این باور و خواسته سقراط انحراف و خیانت کرده بود باید ارسطو به این موضوع می‌پرداخت. چون که ارسطو هم منتقد فلسفه و آرای افلاطون است و هم اینکه ارسطو از لحاظ زمانی بسیار به سقراط نزدیک است و فقط با سقراط به اندازه یک نسل فاصله دارد، اما همین طور که اشاره شد براساس حس سمپاتیکی که اهالی فلسفه نسبت به سقراط دارند و به خصوص نوع مرگ تراژیک وی بر احساس سمپاتیک اهالی فلسفه دامن می‌زند و باعث می‌شود تا اهالی فلسفه چشم بر برخی و یا بسیاری از واقعیتهای شخصیت و اندیشه سقراط ببندند.

روش عقلانی این است تا فلسفه افلاطون را فلسفه سقراط افلاطونی بدانیم و بخوانیم. پس بر همین اساس سقراط جانبدار «؛حکومت اشرافی» 2 و جانبدار زمامداری یک نفره که افلاطون این نوع زمامداری را حکومت «؛شاه فیلسوف» 3 می‌خواند و جانبدار سوسیالیسم و جانبدار جامعه بسته و مخالف با جامعه باز و دموکراسی است.

مسئله فلاسفه جانبدار سقراط و آن اهالی فلسفه که احساس فرزند خواندگی نسبت به این فیلسوف بزرگ را دارند این چنین استدلال خواهند کرد که نظام سیاسی و جامعه‌ای که سقراط خواستار و جانبدار آن بوده هر چند دارای عناوین دموکراسی و جامعه باز و جمهوری نبوده و شاگردانش جامعه مطلوب سقراط را با عناوینی چون «؛مانرشی» 4 و «؛اریستوکراسی» و «؛پولییتی» معرفی کرده‌اند اما ماهیت این نظامها باز بوده و با دموکراسیهای امروزی تفاوت چندانی ندارند و دموکراسی یونان باستان که سقراط خود نیز در آن زندگی می‌کرد فقط در عنوان با دموکراسیهای امروزی شباهت داشته و ماهیتا با دموکراسیهای امروزی متفاوت و حتی متضاد بوده است. این گونه استدلال و دفاع از سقراط از جانب علاقه‌مندان به سقراط فراوان است و همه این دست از استدلالها را یک سره دروغ و مغلطه باید نامید.

تفاوت دموکراسی یونان باستان با دموکراسی امروزی در رشد کیفیت است و نه اینکه این دو دموکراسی با هم متفاوت باشند و دموکراسی در یونان باستان عنوانی برای جامعه بسته بوده باشد. مدافعان سقراط و افلاطون و ارسطو تلاش داشته و دارند تا این چنین به مخاطب خود بقبولانند و بفهمانند که دموکراسی نظام سوفسطاییان بوده و در یونان باستان عنوانی برای جامعه بسته و نوع حکومت طبقه پست و بی‌سواد و آشوبگر بوده است. در صورتی که این استدلالها سراسر فریب و زبان بازی است. در یونان باستان زنان و بردگان در انتخابات عمومی دخالتی داده نمی‌شدند، اما تمامی مردان بالغ دارای این حقوق اجتماعی و سیاسی بودند که در انتخابات شرکت جسته و برای انتخاب زمامدار و تصویب قوانین رأی و نظر بدهند.

به واقع سوفسطائیان آنچنان که سقراط و افلاطون و ارسطو به ما خبر رسانده‌اند نبوده‌اند و این اخبار درباره سوفسطائیان را باید غلط اندازی‌های این سه فیلسوف دانست. در اصل سوفسطائیان منجیهای بشریت بوده‌اند و بسیار روشن از حقوق فردی و اجتماعی انسانها دفاع و برای احقاق این حقوق تلاش می‌کردند.

این «؛پریکلیس» بود که مدافع و رهبر جامعه باز بود و این «؛سولون» بود که برای جامعه باز قانون نوشت و این پروتاگوراس بود که می‌گفت «؛انسان مقیاس همه چیز است». این سوفیستها بودند که بدون تعارف و تکلف جامعه باز را تعریف و اصول آزادی و حقوق فردی را بر شمار کردند، اما آن گاه که نوبت به سقراط رسید با آن قیافه «؛هیچ نمی‌دانم اما همه چیز می‌دانم» می‌گوید صبر کنید تا کنکاش کنیم آیا این جامعه‌ای که از آن سخن می‌گوئید و در آن زیست می‌کنیم دارای عدالت و فضیلت است و یا نه؟ پس از ساعتها و راجی بی‌پایان اما خوش مزه به این کشف بزرگ نائل می‌آید که دموکراسی یکی از بدترین نوع حکومتها و نظامهای سیاسی است. چرا دموکراسی در نظر سقراط از بدترین روشها و نوع حکومتهاست؟ سقراط این چنین استدلال می‌کند چون که «؛توده عوام و بی‌سواد و هرج مرج طلب» زمام امور را در اختیار می‌گیرند دموکراسی روشی بد برای اداره جامعه خواهد بود.

سقراط و افلاطون آن چنان که مقصود برآید استدلال می‌کنند و نه آن چنان که ماهیت موضوع و واقع است. مگر در دوران دموکراسی آتن نبود که پریکلیس به نمایندگی از جامعه و آرای عموم زمام امور را در دست گرفت. آیا در میان یونانیان سیاستمداری به مدیریت و فرزاندگی پریکلیس سراغ داریم؟ پس چگونه است که سقراط و افلاطون دموکراسی را حکومت عوام پست و هرج و مرج طلب می‌خوانند اما در میان همین دموکراسی بزرگترین سیاستمدار یونان باستان و حتی تا به امروز زمان امور را به دست می‌گیرد. این چه حکومت عوام بی‌سواد و پستی است که شخصی مانند پریکلیس از درون آن برون و بر قدرت می‌شود. اگر این چنین

حکومتی حکومت عوام پست و هرج و مرج طلب است پس عجب روش خوبی است. آیا نباید به این پیشنهاد، سقراط افلاطونی شک کرد؟ سقراط و افلاطون نمی گویند که دموکراسی یعنی «حکومت همه مردم»، بلکه می گویند دموکراسی به معنای حکومت عوام پست و فقیر و هرج و مرج طلب است. وقتی می گوئیم دموکراسی به معنای حکومت همه مردم است همه مردم چارچوبی محدود نیست و توده عوام و فقیر بخشی از «همه مردم» به شمار می آیند و همه مردم نیستند.

همین طور که آورده شد آن دست از اهالی فلسفه که اکثریت قریب به اتفاق هستند و حس سمپاتیک و فرزند خواندگی نسبت به سقراط دارند در حمایت از سقراط خواهند گفت دموکراسی یونان باستان به واقع دموکراسی نبوده و فقط در عنوان با دموکراسیهای امروزی شباهت دارد و آن گونه نظامهایی که سقراط خواستار و جانبدار آنهاست به واقع دموکراسی هستند و در عمل و معنا همانند دموکراسیهای امروزی می باشند هرچند در عنوان دموکراسی نامیده نمی شوند. این سخن یکی از بزرگترین و حتی خطرناک ترین فلسفه بافیهای اهالی فلسفه است.

کارل ریموند پوپر همانند بقیه و قشر حداکثری اهالی فلسفه دارای همان حس سمپاتیک و فرزندخواندگی نسبت به سقراط است، اما پوپر جامعه آتن در زمان سقراط و افلاطون را یک جامعه بسته و غیر دموکراتیک نمی داند که فقط در عنوان با دموکراسیهای امروزی شباهت داشته باشد. بلکه وی نظام سیاسی آتن باستان و عصر سقراط را دموکراسی می داند. ایرادی که به پوپر وارد می دانم این است که وی هیچ گناهی را متوجه سقراط نمی داند و تمامی گناه را بر دوش افلاطون می گذارد و هم چنان سقراط در اندیشه پوپر در شمایلی از «پرومته» باقی می ماند.

مسلماً دموکراسی یونان باستان دارای عیوبی بود همین طور که دموکراسیهای امروزی بدون عیب نیستند و اصلاً و اصولاً نمی توان بر روی زمین «اتوپیا» و «بهشت آباد» بوجود آورد. از عیبهایی برجسته دموکراسی یونان باستان نخست عدم حضور زنان در تصمیمات حکومتی و سیاسی و دوم اعمال روش برده داری بود، اما سقراط و افلاطون و ارسطو با این عیبهایی دموکراسی مشکلی نداشتند و اساساً عدم حضور زنان در تصمیمهای عمومی و به کارگیری روش برده داری را عیب نمی دانستند و بلکه به عنوان حسن خواستار عدم حضور زنان در انتخابات و تصمیمهای عمومی و خواستار برقرار بودن روش برده داری بودند، البته چنین تلقی نشود که زنان از هیچ گونه آزادی عملی برخوردار نبودند و کنج خانه ها محبوس بودند بلکه زنان در یونان باستان دارای محدودیتهای سیاسی بودند که از آن جمله محدودیتهای عدم دخالت آنها در انتخابات بود.

همچنین این چنین برداشت نشود که بردگان یونان باستان همانند بردگان در کشور مصر در زیر تازیانه «آکروپلیس» را ساخته اند، بلکه بردگان در یونان باستان و به خصوص در دولت شهر آتن شهروند محسوب نمی شدند. یونانیان و به خصوص آتنیان بر این باور بودند تعداد بردگان هر چه بیشتر باشد دارای اوقات فراغت بیشتری خواهند بود و بهتر و بیشتر خواهند توانست به سیاست و فلسفه و امور معنوی بپردازند. بردگان در اصل کارگران خانه داری و کارگران مزرعه بوده اند.*

*نویسنده: قیصر(قیصر کللی)